

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

در آن بحث هایی که دو سه روز پیش هم مطرح کردیم این صحبت شد که لا که در جزء حروف نفی و معنای حرفیش و معنایش
اصولا به معنای اعدام است و در معنای حرفی لحاظ می شود مندکا در غیر خودش این جا آن بحث ها را مطرح کردیم یکی از آقایان
مطرح کرد که خود لا مثلا لا لا تبع، لا تشرب، این خودش هیئت است، چطور لا را؟ دیگر حالا باز هم دو مرتبه توضیح عرض می کنم
این توضیح فراموش نشود، ببینید اصولا عرض کردیم اگر مثلا گفت لا تشرب الماء با قطع نظر از لا خود تشرب دارای ماده و هیئت
است، خود لا تشرب هم ماده دارد هم هیئت دارد اما ماده اش همان شرب است که حالت معروف شرب عام است، این راجع به ماده اش
اما راجع به هیئتش در حقیقت دو تا نکته هیئت دارد، یک نکته فعل است که حالت فعلی دارد چون ممکن بود به حالت لا شرب مثلا لا
شرب فی القيام، مع القيام، به جای این که اسم به کار ببرد فعل به کار می برد و عرض کردیم در تحلیلی که برای اسناد فعلی عرض
کردیم در اسناد فعلی حدث ملاحظه می شود، این حدث را نسبت به یک ذاتی می داند به نحو حرکت سیلانیه از عدم به وجود یعنی
وقتی که لا تشرب می گوید و به فعل می آورد شرب که می گوید خود آن ذات در نظر گرفته می شود، لا تشرب به این معنا که این
ماده که شرب باشد بعد از معدوم شدن موجود بشود، این نکته را نگاه بکند، معدوم بود موجود شد، پس یک نکته اش این است که
این خصلت فعل است، معنای فعلی است که یک حدثی را به یک ذات مائی نسبت بدهد به عنوان این که نبود و شد، این معنای فعل
است. آن وقت این نبود و شد را اگر قبل از زمان تکلم به کار ببرد می گوید شرب الماء، اگر در حین تکلم و بعد به کار ببرد یشرب
الماء پس در این نکته که هر دو در این نکته شریکند که از عدم به وجود آمد آن ماده، آن حدث که شرب باشد، شرب هم معنایش
واضح است و این را به ذات ما اسناد می دهد، این اسناد به ذات ما، به این نحو پس قبل از دخول لا این جا یک ماده ای بود که شرب
بود، یک هیئت فعل بود که دلالتش همین نکته ای بود که عرض کردیم، این هیئت فعلی هم فعل مضارع بود یا به اصطلاح فعل

استقبالی بود که هم دلالت بر زمان حال می کند و هم بر استقبال، تشرب الماء در لغت عرب یعنی شما شرب آب نمی کردید الان شد، فعل به این معناست، اگر الان هم دارید صدق می کند، برای فردا هم باشد صدق می کند، هر دو صدق می کند، این راجع به هیئت و ماده مدخول لا، این خیلی واضح و خیلی روشن است، آن وقت لا که می آید چون معنای لا اعدام است این اعدام ممکن است به خود شرب بخورد که ماده باشد، ممکن است به آن هیئت فعل بخورد، هیئت فعل وجود بعد العدم است، وقتی می آید می گوید اعدام یعنی این وجود بعد العدم نباید بیاید، این وجود بعد العدم نباید بشود، معنای این وجود بعد العدم این است، معنای اسمی وجود بعد العدم نیست، یعنی حرکت سیلانیه از عدم به وجود، این جور حرکت سیلانیه است.

وقتی لا خورد توضیحاتش را عرض کردیم و همین تازگی گذشت، به نظر ما معانی حرفیه همان عین معانی اسمیه اند فرقی با هم ندارند، همین حرفی که مرحوم نجم الاثمه دارد و آقایان بعدی ما مخصوصا این افرادی که مثل فصول و کفایه مطالبی فرمودند همان معنای نجم الاثمه به نظرم دقیق تر باشد، خلاصه اش این است که معنای حرفی آن چیزی است که لحاظ می شود نه فی نفسه، فی غیره اما اگر همان معنا را فی نفسه دیدیم معنای اسمی می شود یعنی اگر شما ابتدا را در ضمن قرائت، قرئت من سورة آل عمران این می شود معنای حرفی اما بگویید ابتدا یعنی چیزی قبلش نباشد معنای اسمی نباشد، ابتدا یعنی مسبوق به قبل و قید نباشد، همین که مسبوق نبود این حالت، خود این حالت خودش با قطع نظر از اسم یا حرف خودش معنای نسبی است، خود معنا نسبی است، این اشتباهی که کردند گفتند معانی حرفیه معانی نسبی هستند، این اختصاص به معانی حرفی ندارد، معنای اسمیش هم معنای نسبی است، این جا خلط های زیادی شده که ما توضیحاتش را در معنای حرفی عرض کردیم، کاری به آن قسمت نداریم، حالا دقت می فرمائید!

پس این که من عرض کردم

پرسش: معنای اسمی نسبی است یعنی چه؟

آیت الله مددی: یعنی همیشه این ها نسبت به غیر نگاه بکنید اسمش را ابتدا می گذارید، استعلا را یک جور نگاه می کنیم مثلا می گوئیم عینک روی دست، علی یدی، باز ظرفیت را جور دیگر نگاه می کنیم عینک در دست من، فی یدی، این دو تا با همدیگر فرق

می کنند.

پرسش: همه اسم ها این جوری می شوند

آیت الله مددی: نه ببینید ما وقتی فرق بین معنای اسمی و حرفی می گوئیم بین کتاب و فی که نمی گوئیم، کتاب و فی که دو تاست، یک اشتباهشان این شده که آمدند گفتند فرق بین کتاب و فی چیست؟ این که اصلا غلط است، معنا ندارد، فرق بین ظرفیت و فی چیست؟ معنای حرفی و مناسب او در اسمی، این را باید پیدا کرد. باید هم سنخش باشد، خود ظرفیت معنای نسبی است، این که ما نسبی می گوئیم یعنی این، خود ظرفیت معنای اسمی است، چه بخواهید شما با اسم بیان بکنید یا با فی بیان بکنید، فقط فرقش این است که فرق این دو تا را بگویید نه فرق کتاب با فی، معلوم است کتاب با فی اصلا ربطی با هم ندارند، اینی که فیتحد معنی من و ابتدا که در کفایه هم دارد این معنا در نجم الائمہ رضی آمده و عین عبارت ایشان است و یک حاشیه ای را آن جا مرحوم میر سید شریف جرجانی دارد که یلزم استعمال کل واحد در معنای آخر، جواب می دهد، آن حاشیه را هم کفایه برداشته در متن کتاب آورده، این که در متن کفایه آمده حاشیه میر سید شریف است

پرسش: این را که نمی پذیرد

آیت الله مددی: چرا قبول می کند، این که هر کدام را بتوانیم مصرف بکنیم اشکال سید شریف است، إن قلت یصح،

پرسش: این را مظفر وارد می کند

آیت الله مددی: در کفایه هم هست، مظفر چیست؟

پرسش: کفایه جواب می دهد

آیت الله مددی: آقای خوئی هم اشکال می کنند که این شرط است، این بحث دیگری است، این شرط نیست، اشتباه شده. علی ای حال الان نمی خواهیم شرح معنای حرفی کفایه را بدهیم، می خواهیم بگوئیم این مطالبی که در کلمات مرحوم نجم الائمہ آمده است انصافا معنای صحیح من و ابتدا معنایش یکی است، به این معنا، این که چرا معنای حرفی نسبی است و معنای اسمی نسبی نیست در این

معنایی که دو تا کلمه داریم هر دو معنا نسبی اند، فرق نمی کند، اصولا ابتدا معنای نسبی است، وقتی دید قبلش نبود می گوید ابتدا، باید یک چیزی را ببیند نسبت به این دیگر، کتاب نسبی نیست، دفتر که نسبی نیست، ظرفیت خود کلمه ظرفیت نسبی است، کلمه استعلا نسبی است، مجاوزه و تجاوز نسبی است و آن هم نسبی است، در مجاوزه نگاه می کند، خوب دقت بکنید، نگاه می کند یک چیزی از یک چیزی رد شده، این را نگاه می کند، این است که در طول تاریخ مثلا ما در فارسی وقتی می خواهیم ترجمه بکنیم عن و من را یک جور ترجمه می کنیم اما در عربی نکته اش این است که نگفت علی ابن ابراهیم من ابیه، گفت عن ابیه، یعنی من ابتدائی، ما در فارسی از پدرش هر دو را یکی می آوریم، در عربی این نکته را در نظر گرفت که وقتی عن گفت یعنی این کلام از پدرش صادر شده به علی ابن ابراهیم رسیده، خوب دقت بکنید، علی ابن ابراهیم عن ابیه را دقت بکنید، چرا در کتب حدیث عن استعمال کردند؟ آن نکته اش این بود که حقیقت مجاوزه

پرسش: اگر بگویند من ابیه یعنی از پدر صادر نشده

آیت الله مددی: اگر من بود ممکن نبود اصلا نباشد. و لذا اینی که الان عده ای از علمای اهل سنت که کم داریم، شیعه هم معلوم نیست حالا چون وضع شیعه در این جهت روشن نیست، مشهور بین علمای اهل سنت، این بحث علمای اهل سنت را در درایه دارند، علمای ما بعد ها گرفتند و إلا قدمایشان، اما اهل سنت قدمایشان هم دارند، و ما هم عملا داشتیم اما بحثش را نداشتیم و آن این که اگر ما تعبیر به عن کردیم لازم نیست از او شنیده باشیم، یک اصطلاح فنیشان این است که عننه اعم از اتصال است یا عننه مساوق با اتصال است، مشهور بین اهل سنت در بحث درایة الحدیث عننه مساوق با اتصال است، اگر گفت علی ابن ابراهیم عن ابیه یعنی از پدرش شنیده، اتصال باید توش باشد، عده ای گفتند عن ابیه اعم است چه شنیده باشد چه نشنیده باشد، مثل این که شما الان می گوئید عن الکلینی، شما که می گوئید عن الکلینی از کلینی که نشنیدید، لذا شما می گوئید و قال الکلینی فی الکافی، نمی گوئید عن الکافی بلکه می گوئید فی الکافی چون نشنیدید، عده ای از علمای اهل حدیث در اهل سنت فکر می کنم مثلا چون بحث مفصل دارند، اسماء هم دارند لیست اسماء موجود است چیزی چهار یا پنج درصدشان قائل هستند که عننه اعم از اتصال است، یک مشکل ما هم

همین است مثلاً محمد ابن سنان می گوید از ابی الجارود، می گویند بعد ها خودش گفته من که گفتم عن ابی الجارود کتاب بوده، ازش نشنیدم، از بازار خریدم، کتب اشتریتها من السوق، این همین بحث است اما این بحث در میان ما مطرح نشده، عرض کردیم یکی از معانی کان ضعیفا فی الحدیث هم همین است به قول نجاشی، یعنی این مبانی حدیثی ضعیف است، یکی از مبانی حدیثی ضعیف این است که عنعنہ اعم از اتصال است، من می توانم بگویم عن ابی الجارود، از ایشان هم نشنیدم در کتابش دیدم، آن ها می گفتند نمی شود، اگر گفتی عن ابی الجارود باید ازش شنیده باشی و درست هم همین است، اصلاً کلمه عن را در همین جا بکار بردن روی همین نکته بکار رفته است، اصلاً نکته اش همین بود.

یعنی ابتدای کلام از اوست، از کس دیگری نشنیدم، معنای ابتدا این است، اولین کسی که او گفته او گفته مثلاً، معنای ابتدا همین است. ابتدا عدم مسبوقیت به غیر، این را ابتدا می گویند، من تجاوز توش ندارد، هیچ کس تجاوز نگفت اما و لذا گفت رمیت السهم عن القوس، چرا نگفت من القوس؟ تیر را از کمان، ما به فارسی از می گوئیم، شما هم در ذهنتان کلمه از فارسی است، پرسش: با بعدش مشخص می شود گذشت، من را می گوید آمد

آیت الله مددی: من رفت، از ، دقت بکنید! این ها ظرافت هایی بود که در زبان عرب ملاحظه شده است و لذا اینی که مشهور اهل سنت، این هم که نجاشی می گوید و لذا خوب دقت بکنید عرض کردیم اینی را که مثلاً می گوید محمد ابن السنان من الکذابين المشهورين اشتباه نشود، کذب در این جا کذب فنی مراد است نه کذبی که ما ها داریم دروغ می گوئیم، اصلاً این دروغ ها این ها شانسان اجل از این است که دروغ های این جوری بگویند. کذب به این معنا یعنی وقتی محمد ابن سنان می گوید عن ابی الجارود آن ها می گفتند تا گفتی عن ابی الجارود یعنی از او شنیدی یا قرائت بر او کردی، اتصال باید باشد، آن می گفته مبنای من این است که من این را اسناد به ابی الجارود در کتابش داده باشم، از بازار خریدم. اصطلاح است لذا کراراً عرض کردیم در کتاب نجاشی در بعضی جاها دارد کان ضعیفاً، این را می گویند تضعیف است اما کان ضعیفاً فی الحدیث تضعیف نیست، اصلاً ضعیفٌ فی الحدیث تضعیف نیست، ضعیفٌ فی الحدیث مبانیست در حدیث ضعیف است نه این که ثقه نیست، نه این که دروغ می گوید، نه این که محمد

ابن سنان دروغ می گوید، این که مثلاً راجع به سهل ابن زیاد می گوید شاهد علیه اشعری بالكذب، این کذب مراد این کذب فنی است و بعضی ها هم فکر کردند کذاب است، نه بابا نمی شد که شخص کذاب باشد کلینی بیش از هزار روایت از او نقل بکند، این که چنین چیزی معقول نیست، این کذب فنی است، سرش هم واضح است چون هم مرحوم احمد اشعری هم سهل هر دو هم از اطراف تهران اند، در قم بودند رفتند کوفه برای تحمل حدیث، احمد روی قواعد تحدیث تحمل حدیث کرده سهل مقید به قواعد نبوده، وقتی می گوید عن الوشاء ممکن است کتاب و شاء را در بازار خریده است چون می دانیم که احمد در کوفه چکار کرده است، این که می گوید شاهد علیه بالكذب این معنایش است، علمای ما تا حالا جور دیگر فهمیدند.

پرسش: مثل غلو

آیت الله مددی: آهان مثل غلو، این کذب این است، اصلاً نه این که این آقا

پرسش: از کجا می شود فهمید که این کذب آن است

آیت الله مددی: خب دیگر علم را برای چه گذاشتند؟ برای این که آدم بفهمد، این خیلی در حوزه های ما در طول هزار سال خیلی افرادی که فنشان نبوده رجال نوشتند، فلان نوشتند، کارها را خراب کردند، اصلاً ببینید مرحوم نجاشی این طور دارد، دقت بکنید، می گویم این عبارت نجاشی شاهد علیه را فقط نجاشی آورده، شیخ هم نیاورده، شیخ یک جایی سهل ابن زیاد را اصلاً توثیق کرده و گفته ثقة، عبارت نجاشی را ببینید: سهل ابن زیاد ابوسعید الادمی الرازی کان ضعیفاً فی الحدیث و قد کان احمد ابن محمد ابن عیسی شاهد علیه بالكذب، خب نجاشی دارد حرف احمد را رد می کند، می گوید شما اشتباه می کنید کذاب نیست، ضعیف فی الحدیث است، خودش اول حکم می کند کان ضعیفاً فی الحدیث، این حکم نجاشی است لکن احمد شاهد علیه بالكذب، آقایان خیال کردند نجاشی گفته ضعیف فی الحدیث و احمد هم گفته کذاب، دیگر این سهل ابن زیاد! خب نمی شود بیش از هزار، به نظر من هزار یا نهصد روایت فقط در کافی از سهل ابن زیاد وجود دارد، و این معقول نیست اصلاً چنین چیزی، نه کلینی بچه طلبه هم معقول نیست از یک انسان کذاب این قدر حدیث نقل بکند.

.....

علی ای حال وارد این بحث نشویم و متأسفانه ما را باز خارج کردید، این نکات فنی را خوب دقت بکنید، آن وقت این ها را خوب دقت بکنید دروغ نگفته، مبنایش این بوده که عن اعم از اتصال است، این ها سنی ها هم دارد، ما تنها نداریم که، البته سنی ها این بحث را از همان قدمایشان مطرح کردند و زیاد دارند و اشهرشان، من یک لیستی دیدم قال فلان و فلان و فلان، و قال کذا، آن لیستی را که من دیدم بالای نود درصدشان می گویند عننه مساوق با اتصال است اگر در کتابش دیدی حق نداری بگویی عن پرسش: در کتب اربعه این رعایت شده؟

آیت الله مددی: خب دیگر حرف ما همین است، این یک شبهه ای است که بعضی ها ایجاد کردند که در کتب اربعه این، نمی خواهم وارد این بحث بشوم، اگر این اصطلاح فنی شد فرق نمی کند کتب اربعه ما با غیرش، حالا این خیلی بحث دارد و من الان خیلی موجز می گویم، شواهدی که ما اقامه کردیم بر این که ما موارد زیادی الان در کتب اربعه داریم، یک حدیث در یک کتاب مثلاً با تحدیث آمده حدثنا فلان، همان حدیث با همان سند در یک کتاب دیگر عن فلان، مقابله عن و حدثنا إلی آخر، دیگر حالا وارد این بحث نشویم، این را هم بعضی ها شبهه کردند که شاید قدمای اصحاب ما عننه را اعم از اتصال می دانستند، عرض کردم خلاف ظاهر است، اصلاً خلاف ظاهر لغت عرب هم هست، این همه ما بحث لغوی می کنیم برای این جهت است چون وقتی عننه را آوردند یعنی این از پدرش تجاوز کرده، از پدر عن ابیه یعنی از پدر تجاوز کرده و به او رسیده نه این که فی کتاب ابیه، ظاهر کلمه عن، من هدفم این بود که برای شناخت لغت و هیئات این ظرافت ها و معانی حرفی را دقت بکنیم یعنی وقتی می آیند یک معنایی را نگاه می کنند مثلاً تیر از کمان، یعنی کمان را فرض می کنند تیر از کمان خارج شد، تیر از کمان رمیت السهم عن القوس برای این است، نگفتند من القوس، این نکته را در نظر می گیرند، این حرفی که مرحوم نجم الاثمه دارد، البته ایشان تعبیر ندارد، ما این تعبیر را کردیم که معانی حرفی معانی اندکاکیه هستند که در فصول و کفایه معانی آلیه می گفتند، ظاهراً مرادشان همین معنا باشد. حالا به هر حالا چون آلیه خیلی واضح نبود ما تعبیر به اندکاکی کردیم. این ها معانی اندکاکی هستند پس بنابراین خوب دقت بکنید ما در لا تشرب دو تا نکته

داریم یکیش شرب است که این ماده است یا حدث است و یکی هیئت فعل که می گوید از عدم به وجود آمد، یکی فعل مضارع، فعل مضارع زمان حال و آینده را می گیرد، این مجموعه چیزی که در تشریب هست.

آن وقت سوال این است که وقتی لا می آید چکار بکند؟ بنابراین که لا اندکاکمی است ما این جور گفتیم که هم منک در شرب می شود یعنی شرب را بر می دارد، هم منک می شود در هیئت، چون معنای هیئت و فعل از وجود به عدم بود می خواهد بگوید از عدم به وجود نیاید، این لا معنایش این است. روشن شد؟ آن وقت در لغت عرب چون عرض کردیم کرارا مرارا که لغت عرب یک مقدار هیئات دارد و یک مقدار هم کمبود دارد، اصولا معانی انشائی را در لغت عرب کمبود دارد مثلا بعثت هم به معنای اخبار است هم به معنای انشاء، ما داریم مثل حفظه الله، هم به معنای اخبار است هم به معنای انشاء است، آن وقت چون کمبود دارد بعضی جاها را با تغییر هیئت درست می کند مثلا بخواهد لا تشریب را عکسش را بگوید اشرب می گوید مثلا هیئت را عوض می کند، هیئت امری می گوید، بعضی جاها هم بخواهد یک معنا را عوض بکند با هیئت، آن وقت اگر این لا مرادش الزام به این که از عدم به وجود نیاید اصلا آن وقت جزم می دهد می گوید لا تشریب، این یک هیئت جدیدی را درست می کند اما اگر مرادش این نباشد بلکه مرادش فقط مجرد این باشد که این کار باید از عدم به وجود نیاید، می گوید این آب نخورد، فرض کنید پرتقال نخورید، ببینید یک دفعه می گوید نخور یک دفعه می گوید نخورید، در فارسی فرقی هست، در عربی فرقی را با هیئت گذاشته، یک دفعه می گوید لا تشریب که خود این یک هیئت است، یک دفعه می گوید لا تشریب، این هم یک هیئت جدید است، لا تشریب را ما اصطلاحا نهی می گیریم، لا تشریب را اصطلاحا ما نفی می گیریم و این را هم باز آقایان گفتند که گاهی اوقات لا تشریب یا یعید صلاته یا لا یعید صلاته، به معنای باز نهی است، به معنای انشاء است، دقت کردید؟ من یک تحلیلی برایتان برای لغت که چه مطلبی در لغت بود و چطور این در قانون آمد، آنی که در لغت بود این بود، روشن شد؟ پس خود کلام بدون لا معنا داشت، لا به معنای اعدام بود، آنی که مشهور شد بین علمای اصول اعدام را به هیئت زدند.

پرسش: حاج آقا اشکال ندارد که آن خودش معنای هیئت دارد،

آیت الله مددی: یعنی مجموعش هیئت است، بله،

پرسش: یک چیز غیر استقلالی باز در یک چیز غیر استقلالی مندرک می شود

آیت الله مددی: چه اشکال دارد؟ مشکلی ندارد، یک هیئت دیگر درست می شود. مشهور بین، البته بحث های دیگری هم در اصول مطرح شده که معنای لا تشرب این بود که این شرب که معدوم است موجود نشود، لا موجود نشود، این موجود نشود طبق اراده شما موجود نشود یا موجود نشود مطلقا ولو شما اراده نداشته باشید، مثلا لا تشرب الخمر این شرب خمر نستجیر بالله موجود نشود یعنی شراب پیشتان باشد و موجود نشود؟ یا اصلا لا تشرب الخمر اصلا شراب نیست، آن جا شراب نیست که شما بخورید، این همان بحثی است که آیا مفاد صیغه نهی کف نفس است یا مجرد آن یترک است، این بحث ها همه ریشه هایش یکی یکی، این بحث در اصول هم آمده، در معالم هم حتما خواندید اما در حقیقت این بحث را خوب بود در کلام می کردند یعنی ببینید ما یک بحث لغوی می کنیم این ها ریشه می شود و مبنا می شود و پایه می شود برای مباحث اصولی یا مباحث کلامی. مثلا اگر کسی در جایی بود که اصلا شراب وجود ندارد و دلش هم نستجیر بالله می خواهد شراب بخورد، آیا او نهی لا تشرب را انجام داده یا نه؟ بعد روی مسئله جزا می رویم، باز می رویم روی مسئله تجری و إلى آخره.

آن سنخ مسائل طبیعتا مسائل کلامی اند، این مطلبی که ما الان این جا مطرح می کنیم مسئله اصولی است، آن مسئله اصولی این است که آیا لا تشرب الماء به هیئت خورده یا به ماده خورده یا به هر دو خورده؟ یا به هر دو نخورده؟ لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه به هیئت خورده زجر است یا به ماده خورده صلوة نیست، لا تصل صلوة نیست یا هر دوست، هم زجر است هم می گوید صلوة نیست، که عرض کردیم مثل ابوحنیفه قائل است که به هیئت خورده به ماده هم نخورده لذا صلوة در حریر حرام هست اما صحیح است. حرام است اما صحیح است. چرا؟ چون لا را به ماده نزده است، به هیئت زده است، فکر می کنم این بحث ها کاملا روشن شد.

ما به ذهنمان می آمد که در مباحث اصولی ما اول این تحلیل لغوی داده بشود چون لغت عرب این خصلت را حالا دارد، این تحلیل لغوی داده بشود بعد از تحلیل لغوی ما بیائیم بحث های اصولی را روی آن پایه گذاری بکنیم، آن تحلیلی که مرحوم آقای اصفهانی

در این جا دادند تحلیل اصولی است، حالا این را ما عرض کردیم در باب نهی چون یکی از آقایان گفت خود این هیئت را، می خواستم توضیح بدهم مراد ما از دخول إلا بر هیئت چیست.

بعد از این مطلب ما باز یکی دیگر هم داریم هیئت اقم الصلوة، اشرب الماء این چکار می کند؟ این جا اصلا هیئت است. عرض کردیم در باب اخبار با انشاء چون یک فرق جوهری دیده شد نباید همان ضوابطی را که ما در اخبار عرض کردیم در انشاء بیاید، الان هم عرض کردیم معذک کله در لغت عرب یک مشکلی هست و آن مشکل این است که الفاظ خاص، مواد و هیئات خاص برای جمیع موارد انشاء ندارد، برای بعضی هایش دارد ولی برای موارد انشاء ندارد لذا وقتی می آئیم به صیغه مثلا صلّ، اقم الصلوة این جا هم یک ماده است یک هیئت است لکن این جا طبیعتش فرق می کند، این فرق طبیعی انشاء. مثل مرحوم آقای اصفهانی یا مثل آقای خوئی و حتی عباراتی که ما از دیگران خواندیم و اشاره کردیم ظاهرش این است که اخبار و انشاء را در این جهت فرق نکردند، هر دو ابراز است، نهایت این است که اگر ابراز از یک امر واقعی خارج از افق نفس دادیم اسمش اخبار است، اگر ابراز کردیم یک امری که در افق نفس ایجادش کردیم این اسمش انشاء است و إلا هر دو یکی اند. این توضیحاتش گذشت

و عرض کردیم ظاهرا این چیزی را که من در بعضی از کتب فارسی و عربی دیدم، همه این ها را که نگاه نکردیم چند تایش را دیدم در این حقوقدان های غربی، در همین بحثی که ما داریم بحث عهود و این ها، این ها هم ظاهرا همین مبنا را دارند، مبنای این ها مثل مبنای اصفهانی یا مبنای آقای خوئی یکی است و خلاصه اش این است که در انشاء ابراز دیدند، لکن عرض کردیم مبنای معروف قدمای اصحاب و صحیح هم پیش ماست ماهیت این دو تا باهم فرق می کند و یکی از فوارق اساسیشان این است که در انشاء ایجاد است اما در خبر اخبار صرف است، ربطی ندارد، ابراز صرف است.

پرسش: حقیقت ماورای انشاء نیست؟

آیت الله مددی: بله آن اصلا فرق می کند. لفظ در باب انشاء خیلی تاثیر گذار است، لفظ در باب اخبار تاثیر گذار نیست چون اخبار تابع واقع است، شما گفتید اگر تب سبب سرعت نبض می شود حالا شما گفتید، اگر معلوم شد نه به عکس است تب علت نیست

معلول است، تابع واقعش است ربطی ندارد، اما اگر گفتید مهمان آمد نان بخر این آمدن مهمان علت می شود، دیگر واقعی ندارد تا تابع واقع باشد. و إلى آخر حرف هایی که تازگی گفتیم و دیگر تکرار نمی کنم، آن وقت از آن طرف در لغت عرب و لذا عرض کردیم اگر ما باشیم و طبق قاعده وقتی می خواهیم هیئت افعال را معنا بکنیم چون ایجاد است کار این هیئت ایجاد طلب است، اینی که بعضی ها می گویند هیئت افعال بر نسبت طلبیه است عرض کردیم درست نیست، دقیق نیست، خود طلب است. این طلب خودش یک مفهوم نسبی است، حالا می خواهد به صیغه طلب باشد یا به لفظش باشد، به معنای اسمی باشد مثلاً اطلب منك طلبی منك کذا، این معنای اسمی به این معناست که این معنای ایجاد است که یک نسبتی را، یک حالتی را تصویر می کند بین آمر و مامور و آن ماده ای که هست، و بعد باز متعلقات ماده، طبق این حساب، وقتی گفت اشرب الماء آمر و مامور و شرب ماء، آن وقت این جا این بحث پیش می آید در شرب ماء چکار می کند؟ چون این بحث ایجاد می کند، چه چیزی را ایجاد می کند؟ ایجاد می کند فقط انگیزه برای او برای شرب ماء؟ یا ایجاد انگیزه می کند و در ذمه او قرار می دهد، ببینید در عهده اوست باید انجام بدهد، اگر انجام نداد ولو با کيفر و عقوبت و جزا و این ها ازش می خواهد انجام بدهد. و إلى آخر مطالبی که در اوامر خواندیم، به این ترتیبی که من عرض کردم مطالب اوامر هم روشن می شود. آن جا البته بحث دارد، بحث سنگینی هم دارد که آن بحث را ما الان یواش یواش زمینه اش را چیدیم چون الان بحث ما در این جا در کلمات مرحوم اصفهانی در نهی نیست، در امر است، در اوفوا بالعقود است، در این اوفوا بالعقود ما چند تا نکته را می خواهیم روشن بکنیم:

یک: آمر چه چیزی طلب کرده است؟ مامور هم که عامه مکلفین اند، آن ایفاء را به ذمه مامور گذاشته، ایفاء، حالا این ایفاء چیست باید بحث بشود، سابقاً توضیحش را دادیم حالا باید تکمیلش بکنیم، این ایفاء را هم عرض کردیم طبق آیات مبارکه دو جور می شود یک دفعه ایفاء را مستقیم به یک عملی، اوفوا الکیل، یک دفعه ایفاء را مستقیم نسبت نمی دهد، اوفوا بالعقود، الان محل کلام ما این است، محل کلام اساسی ما این است، روشن شد؟ یک هیئتی است که آمده می خواهیم این هیئت را ابتدائاً، الان تحلیل چون ایشان مرحوم آقای نائینی مرحوم آقای اصفهانی یک تحلیل اصولی فرمودند علی خلاف القاعدة، اول تحلیل ایشان را برای زمینه بحث می

.....

خوانیم و بعد خودمان وارد بحث می شویم، هم تحلیل لغویش را باید بکنیم چون این دو تا را باید با همدیگر فرق بگذاریم، اوفوا الکیل، سابقا هم بیان کردیم ان شا الله ذهنتان هست، اوفوا بالعقود، این دو تا عاداتا حتی مسئله نذر که الحمد الله در قرآن هر دوی آمده است، یوفون بالنذر، یوفون بالنذر و یخافون یوما کان، فلیوفوا نذورهم، آن جا بدون باء آمده است، این ها را هم باید تحلیل لغوی بکنیم و هم این جا که بحث انشاء است تحلیل انشائی و قانونیش هم باید بدهیم.

مرحوم آقای اصفهانی وارد بحث اصولی در حقیقت شدند، فرمودند این امر اما مولوی او ارشادی و الارشادی، مولوی به اصطلاح جایی است که موضوع عقاب و خطاب، کیفر و جزا و زندان و شلاق و این هاست، مولوی را به اصطلاحا به خاطر این که مولویت مولاست و کیش شخصیت، شعاع وجودی مولاست، کسی که بخواهد جلوی شعاع وجودی مولا را بگیرد این را کیفرش می کنند که نتواند جلوی شعاع وجودی را بگیرد اما ارشادیت بحث شعاع وجودی مولا نیست، بحث عقوبت نیست، ارشاد یعنی این که این جزء است یا شرطیت دارد، لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب بیان جزئیت فاتحة است، شما اگر با فاتحه خواندید نمازتان درست است، نخواندید نمازتان باطل است، چیزی ندارد لذا اگر نماز باطل خواندید بعد درست بکنید، این شعاع مولا نیست، شعاع شخصیت مولا نیست

و الارشادی

چون امر احکام وضعی را ارشادی می دانند، عرض کردیم احکام وضعی چون این بحث مهم است این که من بعضی بحث ها را تکرار می کنم به خاطر اهمیتش است نه این که حالا نکته ای داریم، عرض کردیم بحث وضعی در کتب اهل سنت هم آمده است و آن ها از وضعی دو تا را فقط نوشتند شرطیت و مانعیت، اشتباه نشود، فقط دو تا. بعد ما یکی یکی قاطعیت را هم اضافه کردیم، سلبیت را هم اضافه کردیم، اخیرا جزئیت را هم اضافه کردیم، بعد دو مرتبه صحت و فساد و ولایت و حکومت و الی آخره اما بحث در دنیای اصول اول آن بوده بعد چیز های دیگر اضافه شده، حالا باید چکار کرد فعلا دیگر وارد این بحث نمی شویم، ما هم توضیح دادیم قاطعیت پیش ما ثابت نشد، جزئیت پیش ما ثابت نشد، سببیت و شرطیت هم مجرد اصطلاح است، آن های دیگر هم معلوم نیست

و الارشاد إما إلى الصحة أو إلى اللزوم، معنای اوفوا بالعقود این است که این اوفوا بالعقود الى الصحة غالبا اصطلاحی در باب اوامر دارند، در بحث مولویت می گویند اگر امر در توهم حذر و منع باشد دلالت بر اباحه می کند، این جا هم همین طور، اوفوا بالعقود شاید توهم بوده، حالا من یک چیزی گفتم لازم است که من پایش بایستم یا نه، آیا اگر پایش بایستم درست است یا نه، یا بگردیم ببینیم شارع چنین عقدی را دارد یا نه، شارع می خواهد بگوید هر عقدی را که گفتید صحیح است، این ارشاد به صحت است پرسش: توهم کردیم که شارع منع کرده

آیت الله مددی: یا گفته این شاید درست نبود، فرض کنید عقد بیمه انجام دادند، اوفوا بالعقود می گوید هر قراردادی را که بستی من امضا می کنم، ملتزم به آن هستم، عرض کردیم اصطلاحا این ها را احکام امضائی می گویند، غیر از آن تاسیس است، احکام امضائیه احکامی است که اصولا قانون می آید دست مکلف را باز می کند یا به اصطلاح امروزی ها دست شهروند، دست شهروند را باز می کند، این جمله ای از قوانین، آن وقت که دست شهروند باز شد این طور نیست که باز مطلق العنان بشود، می گویند دست تو باز است این کار را بکن اما شرطش این است که نه این قانون را دور بزنی، قانون دیگر نمی شود، اگر شرط کردی، عقد کردی، نذر کردی، وفای به نذرت بکن اما نذر نکن نستجیر بالله شراب بخوری، با نذر قانون را دور زن، با شرط، با عقد قوانین نباید دور بخورد إلا شرطاً احلاً حراماً أو حرماً حلالاً، لا یمین فی معصیة، این لا یمین فی معصیة مراد این است،

پرسش: این که با نذر واجب می کند همین است که قانون دور می خورد، یعنی یک چیز مفرد را با نذر واجب می کند.

آیت الله مددی: قبول نکردند، الان قبول نکردند، البته مثل آقای خوئی که قائل به امتناع است اشد انواع امتناع، ایشان خیلی عجیب است که قبول نکردند، مثل افراد دیگری که اجتماعیه هستند آن ها هم که دیگر قبول نکردند، به عکس است آن ها باید قبول می کردند آن ها هم قبول نکردند، الان در موجودین غالبا این طور است که نماز شب با نذر واجب نمی شود، نماز شب مستحب است، آنی هم که نماز شب می خواند اگر نذر هم نکرد نیت استحباب بکند، يجب الوفاء بالنذر نه تجب الصلوة اللیل، آنی که در عروه آمده شرائع و دیگران این نه خود نماز واجب می شود، اشکال شما مبنی بر این است، این آقایانی که غالبا قائل به اجتماع اند می گویند نه

نماز واجب نمی شود، آقای خوئی هم که قائل به امتناع است در این حاشیه اخیرشان برگشتند و قائل به این شدند، البته من کرارا در درس ایشان شنیده بودم، چند بار و می دانستیم ایشان هم یک روزی در حاشیه شان عوض می شود چون اول عروه حاشیه نزدند، بعد دیگر حاشیه شان را عوض کردند اما خود من کرارا در درس از ایشان شنیدم که می فرمودند نماز واجب نمی شود، مستحب می ماند،

نهاية يجب الوفاء بالنذر

پرسش: شکستنش هم یک کفاره باید داشته باشد

آیت الله مددی: بله یک کفاره دارد، واجب نمی شود، نماز واجب را ترک نکرده، نماز مستحب را ترک کرده، بله نذرش را وفا نکرده.

پرسش: پس حلل حراما و حرم الحلال چه؟

آیت الله مددی: ندارد اما در باب نذر دارد ما کان من نذر لله فف به، حلل حراما ندارد، آن احل حراما را در عقود هم داریم، در شروط داریم و در صلح، اصطلاحات فراموش نشود، الصلح جائز، این جائز بین المسلمين صحیح، ایشان می فرماید ارشاداً الى الصحيح، این صحیح، الصلح جائز بین المسلمين إلا صلحا حرم حلالا أو احل حراما، المومنون عند شروطهم إلا شرطا، در یمین داریم لا یمین فی معصية، در نذر داریم ما کان من نذر لله فف به، در عقود هم نداریم.

پرسش: مقتضای عقد باطل است

آیت الله مددی: آن به خاطر خو مقتضای عقد است، آن هم لفظ نداریم، در روایت نداریم.

پس روشن شد که الارشاد الى الصحة به این معناست، چرا؟ چون این در عقود البته ایشان شرح ندادند، این شرح را من دارم عرض می کنم، عقود طبیعتش قانون دست شما را باز کرده است، این بایستی حدود دست بازی روشن بشود، پس قانون می گوید من دست شما را در این مواضع باز کردم هر کار کردید درست است، این ارشاداً الى الصحة یعنی این، روشن شد؟ نگویید که یعنی چه صحت، به این معنا که دست شما باز است هر نوع قراردادی بستید قبول است و لذا مثلا خود مثل مرحوم ایروانی و آقای خوئی و عده ای از متاخرین گفتند اگر اخذ اجرت بر واجبات بکند اشکال ندارد، روی این جهت است، اشکالشان همین است مثلا و من یکتّمها فانه آثم

.....

قلبه، عرض کردم باید در لسان دو تا دلیل نگاه بکنیم، یکی من یکتها فانه آثم، حالا این یا کتمان شهادت یا تحمل شهادت، یکی هم اوفوا بالعقود، این را می گویند چون گفت و من یکتها فانه آثم قلبه، نمی تواند کتمان بکند پس نمی تواند اخذ اجرت بر آن بگیرد، می گوید من بر این مطلب شاهد بودم لکن اگر می خواهی بروم پیش قاضی شهادت بدهم باید پول بگیرم، قرارداد هم می بندند، طرف هم قبول می کند، می گوید ما با هم قرار داد بستیم، شما بروید شهادت بدهید ده هزار تومان به شما می دهم، مشهور بین اصحاب و بین اهل سنت جائز نیست، یکی از راه ها چون راه های متعدد دارد جمع بین این دو تا دلیل است، این که می گوید و من یکتها فانه آثم قلبه یعنی تو نمی توانی کتمان بکنی، اگر می توانی کتمان بکنی اخذ اجرت برای چه می کنی؟ چون اگر عقد می خواهد آن را شامل بشود یعنی پول دادی می روم می گویم، ندادی نمی گویم. ظاهر و من یکتها فانه مطلقا آثم قلبه، پول بگیرد یا نگیرد، اشکال آقای خوئی و استاد ایشان مرحوم ایروانی این است که نه چه ربطی به هم دارند؟ آن آیه هست و من یکتها، ایشان هم که کتمان نمی خواهد بکند، می خواهد پول بگیرد، این آیه اوفوا بالعقود هم هست، این مراد ارشاد الی الصحة است یعنی آقای خوئی می گوید اگر عقد بست من بیایم شهادت بدهم و پول بگیرم این عقد صحیح است، اوفوا بالعقود اطلاقش اقتضا می کند این عقد صحیح باشد، آن آیه هم بهش عمل شده اصلا ربطی به همدیگر ندارد، اصلا موضوعشان ربط ندارد، آن مال کتمان شهادت است این مال عقد است، این ارشاد الی الصحة ای که ایشان می گوید مراد این است

و صَلَّى الله على محمد وآله الطاهرين